



سوره مبارکه بقره

جلسه بیست و دوم: ۹۳/۱۰/۳۰

- آیه ۲۸۴: این آیه را می‌توان هم مستقل در نظر گرفت و هم دنباله مطالب قبلی. یعنی هر آنچه که در آسمان و زمین است از آن خداست. اگر شما چیزی را بپوشانید و یا آشکار کنید، این مسئله در دستگاه خداوند مورد محاسبه قرار می‌گیرد. کسی از «قانونِ مغفرت و عذاب خداوند» نمی‌تواند بیرون برود.

- «شاء» به معنای اقتضاء است یعنی اقتضاء مغفرت، هدایت، عذاب و گناه همه توسط خداوند طراحی شده است. این که کسی می‌تواند گناه کند خدا راضی نیست اما خدا امکانش را فراهم کرده است. قانون مغفرت، قانون عذاب، قانون هدایت و قانون گمراهی همگی دست خداست و کسی قانون‌های خدا را نمی‌تواند دور بزند.

- «قدیر» فقط به معنای قادر نیست بلکه به معنای «اندازه و قدر» نیز هست. یعنی اندازه هر چیزی را خدا تعیین کرده است.

- گزینه‌های «هدایت و ضلالت» همه و همه را خداوند طراحی کرده است. هیچ کس در عالم نمی‌تواند گزینه جدیدی طراحی کند و همه در حال انتخاب گزینه‌های طراحی شده خداوند هستند. البته اگر کسی در عالم به چنین معرفتی برسد که این مسئله را بفهمد کافر باقی نمی‌ماند. اگر کسی بفهمد که حتی هنگام گناه کردن هم از ذیل قانون خدا خارج نمی‌شود، قطعاً گناه نمی‌کند. مشکل آدم‌ها این است که می‌پندارند هنگام گناه کردن از ذیل حکومت خدا خارج شده‌اند.

- لذا «اقتضاء گناه کردن» را خدا آفریده است اما به گناه کردن «راضی» نیست. مثلاً خدا در انسان شهوت و غضب قرار داده است و از طرف دیگر اختیار به انسان داده است و اگر این اختیار دست شهوت و غضب بیفتد، انسان به گناه می‌افتد.

- لذا بنا بر آیه ۲۸۴ عالم دست خداست و قابلیت پنهان کردن از خدا وجود ندارد. چه پنهان و چه آشکار همه چیز مورد محاسبه قرار می‌گیرد. اقتضاء و زمینه مغفرت و عذاب را خدا ایجاد کرده است و خداوند بر هر چیزی قادر، توانا و مقتدر است.

- این آیه را می‌توانیم در ادامه آیات قبلی معنا کنیم. قوانین الهی کار می‌کنند به شرط اینکه انسان بخواهد اهل تقوا باشد. اگر تقوا نداشته باشیم، در کاری شاهد می‌شویم اما زیر شهادتمان می‌زنیم. اگر فرد بخواهد زیر همه چیز بزند و سر دیگران کلاه بگذارد، نپندارد که هیچ کس متوجه نمی‌شود ولی بداند که حتماً «خدا می‌داند».

- این آیه در واقع می‌خواهد تقوای درونی را نصب کند. جامعه ایده‌آلی که قرآن درباره آن صحبت می‌کند و در سوره مبارکه بقره مکرر درباره آن صحبت شد، مانند انفاق، قرض، صدقه، تقوای اجتماعی و مهم این است که آدم‌ها باید تصمیم بگیرند که خوب شوند. خداوند نمی‌خواهد یک جامعه ایده‌آل به صورت زور ایجاد کند بلکه خدا می‌خواهد جامعه ایده‌آل به دست خود آدم‌ها ساخته شود به همین علت دست آدم‌ها را باز گذاشته است.

- در جامعه‌ای که به وسیله نصب دوربین‌های فراوان در سطح شهر و پلیس و نظم برقرار گردد، تقوای درونی فعال نشده است. اگر فشارها را از چنین جامعه‌ای بردارند خلاف‌ها و دزدی‌ها و بی‌نظمی‌هایی خواهند کرد بسیار بدتر از جوامع دیگر، چون این نظم بر

اثر تقوای درونی ایجاد نشده است بلکه بر اثر فشار پلیس و دوربین ایجاد گردیده است. چنین نظم‌هایی به معنی رشد معرفتی جامعه نیست.

- ضمانت اجرایی در قوانین اسلامی، «تقوای درونی» است و اگر آدم‌ها نخواهند تقوا پیشه کنند، جامعه جلو نمی‌رود ولو به وسیله دوربین در مردم نظم ایجاد گردد.

- لذا تربیت مبتنی بر «تحکم» نوعاً باطل است. اگر کودکی بر اثر تحکم مؤدب باشد وقتی بزرگ شود زورش به پدر و مادرش برسد، حتماً بر پدر و مادرش غره خواهد شد. البته منظور این نیست که در تربیت، تحکم صورت نگیرد بلکه نباید مبتنی بر تحکم باشد.

- به همین علت جامعه‌ای که در درونش تقوا باشد اما نه آنقدر که همه موضوعات را رعایت کند، نسبت به جامعه‌ای که تقوا ندارد اما تحت فشار بیرونی مانند نصب دوربین، نظم پیدا کرده است، ارجح است.

- در هیچ جای اسلام تربیت مبتنی بر تحکم نداریم.

- مشکل از اینجا به وجود می‌آید که متأسفانه ما جامعه غیر دینی را بسیار دیده‌ایم اما کاملاً دینی را ندیده‌ایم و فقط نیمه دینی را مشاهده کرده‌ایم. بر روی جامعه نیمه دینی، نام دین می‌گذاریم و ظاهراً می‌بینیم که جامعه غیر دینی از نیمه دینی بهتر و منظم‌تر و پیشرفته‌تر است. لذا حضرت علامه در سره مبارکه آل عمران می‌فرمایند نواقص جامعه نیمه دینی را نباید به پای دین گذاشت. لذا در جامعه باید دین را معرفی کرد و به دیگران گفت: فعلاً این دین که ارائه شده است، بهتر از بقیه است. پون شئون دین در جامعه ما به تمامی اجرا نمی‌شود و نمی‌توان نمونه کاملی ارائه داد. چون اجرای چنین دین کاملی در جامعه باید توسط همه مردم صورت گیرد. اقامه قسط، عدل، امر به معروف و نهی از منکر، انفاق و ... همگی وظیفه مردم است و نظام فقط باید به اینها نظم بدهد.

- آیات ۲۸۵ و ۲۸۶: این آیات از منظری جمع‌بندی سوره مبارکه بقره نیز به شمار می‌رود.

- قبل از جمع‌بندی ابتدا آیات یک تا پنج سوره مبارکه بقره را مرور می‌کنیم و سپس دو آیه آخر را مطالعه می‌کنیم:

- آیات اولیه:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

- در ابتدای سوره مبارکه بقره، صحبت از کتابی بود که قوانین عالم هستی اعم از هدایت، ضلالت، شقاوت و سعادت همه و همه در این کتاب ثبت شده است. هر آنچه که در زندگی دنبال آن هستیم اعم از توهم تا واقعیت، همه در این کتاب است که با این قوانین می‌توان توهم را به واقعیت و سعادت را به شقاوت و حُسن را از سوء، خیر را از شرّ ایمان را از کفر و ... تمایز داد و به سمت آن حرکت کرد. هیچ شک و تردیدی در نظام این کتاب وجود ندارد یعنی هیچ جایی از آن معارف و مطالبش با هم تناقض ندارد و هدایت هرچه هست از این کتاب بلند می‌شود. حتی هدایت به سمت کمال مادی هم به برکت این کتاب گنجینه‌های زمین آشکار می‌شود. هر انسانی باید بیاموزد در زندگی باید مبتنی بر کتاب حقیقی عالم زندگی کند.

- این کتاب هدایت است و راه سعادت، بهانه و عامل و خود رسیدن است البته به شرطی که کسی که به آن مراجعه می‌کند اهل تقوا باشد. یعنی اهل این باشد که خودش را در چارچوب کتاب قرار دهد.

- البته اگر ما تقوا نداشته باشیم دیگرانی هستند که تقوا داشته و از کتاب بهره ببرند لذا ما از کتاب بی بهره می مانیم.

- لازمه کتاب، «تقواست»، تقوا یعنی خود را در چارچوب قاعده حق قرار می دهیم. البته در آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره، تقوا را تعریف کرده است.

- پس این سوره، سوره کتاب است و تقوا داشتن نسبت به کتاب تا انسان بدین وسیله از هدایت، نور و علم کتاب بهره مند شود.

- متقین کسانی هستند که:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ: ایمان به غیب دارند. خیلی از حقایق عالم برای ما به صورت غیب است. «ایمان به غیب» یعنی نمی دانم که دقیقاً چیست اما چون خدا، شارع مقدس و حکیم می گوید و من اهل تقوا هستم لذا حرف گوش می دهیم.

- «ایمان به غیب» یعنی من ندیدم و نمی دانم چیست اما چون ندیدم و نمی دانم چیست، نمی گویم که نیست و قبول ندارم.

- اگر مسیر ایمان به غیب را کسی در زندگی اش باز نکند، «تحقیقاً» به معرفت نخواهد رسید زیرا حجم غیب در عالم بسیار بیشتر از شهود ماست و ضمناً بسیاری از حقایق رسیدنی هستند نه دیدنی. نباید مانند بنی اسرائیل شویم. بهانه های بنی اسرائیلی آوردن غلط است. در جلسات قبل بیان شد: «سؤال پرسیدن غلط نیست اما سؤال پرسیدن از روی بهانه گیری که من به تو شک دارم غلط است.» آنها کار حضرت موسی (ع) را غلط و مسخره می دانستند لذا سؤال های بهانه گیرانه می پرسیدند. امان از روزی که آدم نخواهد کاری را انجام دهد و امان از روزی که انسان بخواهد کاری را انجام دهد. خدا در داستان بنی اسرائیل ایمان به غیب را تفصیل می دهد.

- «غیب» یعنی چند قانون در عالم وجود دارد که تمام اتفاقات عالم را می توان با آنها تحلیل کرد. علم «فلق، زوجیت و حکمت» علمی هستند که تمام عالم، تحت سیطره این قوانین است.

- این قوانین غیب عالم هستی می باشند و می توان تمام اتفاقات عالم را با آنها تحلیل کرد.

- تمام آسیب های قابل احتمال با قانون فلق قابل تحلیل است.

- «غیب» آن حقیقت بالایی است که وقتی در نظرگاه غیب می نشینیم، تمام هستی با آن قابل تحلیل است. شأن غیب بسیار بالاست و کد عالم هستی است در حالی که آدمها به آنچه که نمی دانند می گویند غیب و این غلط است.

- غیب در واقع همان «کتاب» در عالم هستی است. به اعتبار ثبت شدنش می شود، «کتاب» و به اعتبار اینکه مردم نوعاً با آن مواجه نیستند «غیب» است. لذا «ایمان به غیب» بسیار واژه بلندی است.

- «ایمان به غیب» یعنی به پدیده کار نداشته بلکه به پدیده پشت آن پدیده کار داریم. مثال: وقتی فقیر می شویم بر اساس روایات باید صدقه دهیم.

- نکته مهم: انبیاء اگر هبوط کردند و روی زمین آمدند می خواستند به ما نشان دهند که راه رسیدن تا خدا شدنی است.

- ایمان به غیب نوعاً در افراد به صورت اجمالی است ولی تفصیلی نیست. وقتی کسی شریعت الهی را می پذیرد یعنی سطحی از ایمان به غیب دارد چون با پذیرفتن شریعت، خدا، قیامت، رسولان الهی و ... را پذیرفته است. وقتی ایمان به غیب تفصیلی و تعمیق -

شود صفتی در انسان شکل می گیرد که این وصف اولیای حق است. یعنی انسان جزء «متوسمین عالم» می شود. آنها هر چیزی را در عالم «اسم» می بینند. (توصیف متوسمین در سوره مبارکه حجر آمده است.) بهترین مسیر برای رسیدن به این افراد وحی و قرآن است.

- اگر بدانیم که قرآن، غیب است لذا قرآن را به نیت علم به غیب و ایمان به غیب می خوانیم.

وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: ضمیمه ایمان به غیب، «اقامه صلات» و «انفاق کردن» است. وقتی آنها می فهمند کد عالم چیست اولین اتفاقی که برای فرد می افتد این است که در مقابل کد، حالت نماز به خود می گیرد و بعد از آن اثر مهمش این است که دست دهنده پیدا می کند.

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ: آن چیزهایی که ای پیامبر بر تو نازل شده است و بر دیگران قبلاً نازل شده بود همه غیب است. آخرت نیز غیب است اما متقین به آخرت ایمان دارند.

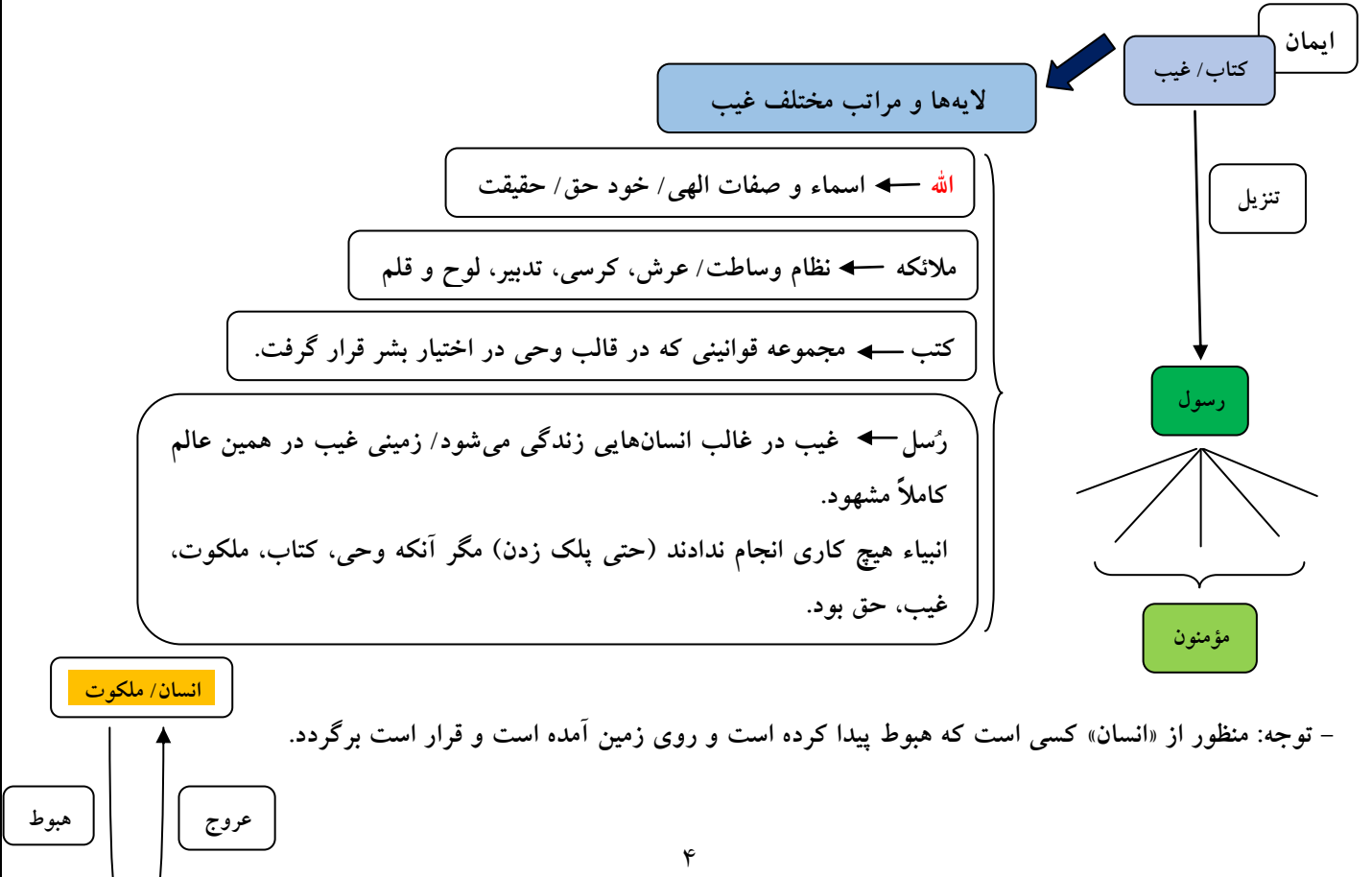
أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: این هدایت و فلاح و رستگاری است.

- حال بررسی دو آیه آخر سوره مبارکه بقره:

- آیه ۲۸۵: در این دو آیه ابتدا موضوع از «ایمان» شروع شده است. «ایمان رسول و مؤمنون» و آن چیزی که بر رسول نازل شده است. کتاب یا غیب بر پیامبران الهی نازل شد که هم رسول و هم مؤمنون به آن ایمان می آورند. (اینکه رسول را از مؤمنون جدا کرده به این علت است که شأن رسول را حفظ کند. زیرا رسول و ایمانش شأنی دارد و مؤمنین و ایمانشان شأنی دیگر. «ایمان مؤمنین» به تبع و به واسطه ایمان رسول است). «مؤمن» کسی است که ایمان می آورد به رسول و آنچه بر رسول نازل شده است.

- كُلُّ آتَمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ: محتوای آنچه نازل شده در اینجا باز شده است. آنچه که نازل شده و از جنس کتاب و غیب است در این شئون دیده می شود. یعنی غیبی که از آن حرف می زنیم، معرفی خود خدا و وسائط عالم هستی است. معرفی قوانین عالم هستی و معرفی جلوه زمینی آن حقایق بر روی زمین است.

کتاب و غیب که نازل می شود بر رسول، که این کتاب کد عالم هستی است. خود رسول به این کتاب ایمان دارد و آمده است تا مؤمنون هم به آن ایمان آورند. ماجرای عالم هستی، هیچ نیست مگر ایمان به غیب. البته «غیب» به معنی حقیقت نازل شده بر رسول است. سپس محتوای غیب و حقیقت را باز می کند. غیب چهار شأن و مرتبه دارد:

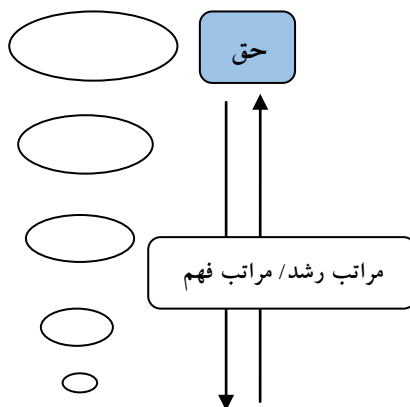


- توجه: منظور از «انسان» کسی است که هبوط پیدا کرده است و روی زمین آمده است و قرار است برگردد.

زنگ دوم:

- «حق» نیز مانند همان چیزی که دربارهٔ غیب گفته شد، در عالم هستی دارای مراتب است. آدمها هرچه در عالم هستی پیش می‌روند، مراتب حق را طی می‌کنند.

- غیبی را که قرآن معرفی می‌کند، مطلق غیب نیست بلکه «حق» را به این اعتبار که آدمها آن را نمی‌بینند، غیب معرفی می‌کند. واژهٔ غیب در قرآن به یک عرف خاص تبدیل شده است. خدا مطلق چیزهایی که مشهود نیست را در قرآن غیب نمی‌گوید. غیب در قرآن معادل «حق» است.



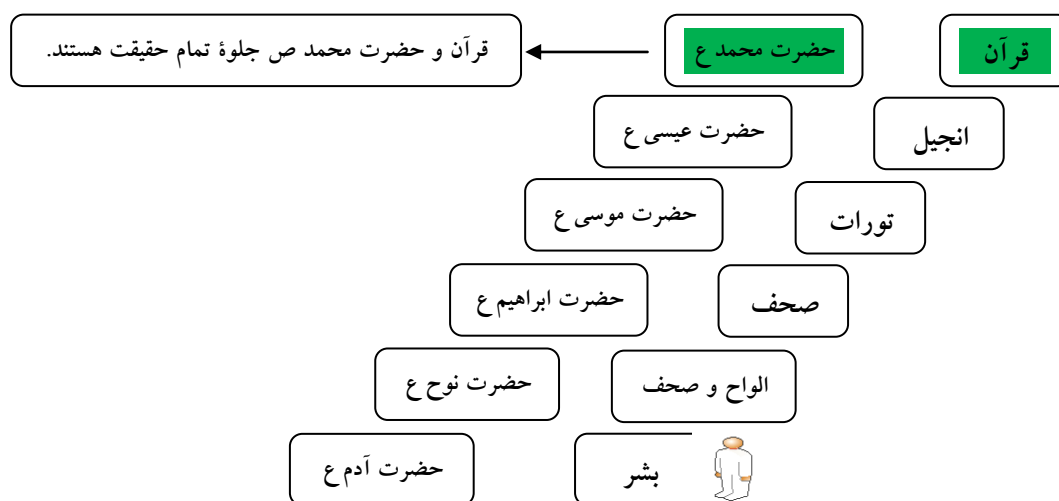
- «حق» مجموعه‌ای از معارف مانند یک پازل که ما تکه‌تکه آن را دریافت می‌کنیم، نیست. حق تجزیه‌بردار نیست و بسیط است. حق مراتب مختلف دارد در سطوح ادراک پایین‌تر. فهم حق به فراخور مخاطب است. مثال: همهٔ حقیقت ولایت امام معصوم است و در یک مرتبه پایین‌تر، عالم جلوهٔ این ولایت را نشان می‌دهد و در یک مرتبه پایین‌تر ولایت پدر و ...

- حقیقت پدر، امام است یعنی پدر واقعی بشر، امام است.

- حقیقت معلم، امام است یعنی معلم واقعی بشر، امام است.

- حال با توجه به مطلب بالا:

* «قرآن» در مجموعه کتب آسمانی و «حضرت محمد (ص)» در مجموعهٔ انبیاء، جلوهٔ تمام حقیقت هستند. (قرآن تبیان کل شیء است. اول نور خلقنا محمد ص)



- در واقع:

✓ انجیل و حضرت عیسی (ع)، جلوهٔ قرآن و پیامبر هستند در یک مرتبهٔ خاص و سطحی از رشد.

✓ تورات و حضرت موسی (ع)، جلوه قرآن و پیامبر هستند در یک مرتبه خاص و سطحی از رشد.

✓ صحف و حضرت ابراهیم (ع)، جلوه قرآن و پیامبر هستند در یک مرتبه خاص و سطحی از رشد.

✓ -----

- یعنی اینگونه نیست که حضرت ابراهیم یک قسمتی باشد و حضرت نوح قسمتی دیگر و ... که به مجموعه اینها حضرت رسول و قرآن گفته شود یعنی مانند پازل نیستند که به هم وصل شده باشند. بلکه مراتب جلوه و مراتب رشد همدیگر است. یعنی قرآن را اگر بخواهیم برای یک انسان اولیه بیان کنیم، سخنان حضرت آدم می شود یعنی باید آن را در قالب جملات حضرت آدم بیان کنیم و اگر بخواهیم، قرآن را برای آدمی که کمی از سطح فطرت بالاتر رفته است بگوییم باید با ادبیات حضرت نوح بیان کنیم و ...

- لذا همه ما ابتدا شیعه حضرت آدم (ع) هستیم و سپس شیعه حضرت نوح (ع) و در آخر شیعه حضرت محمد (ص) و پیرو قرآن.

- اگر ما قرآن را در سطح فهم تورات، انجیل و بفهمیم، در قیامت با حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) و یارانشان محشور خواهیم شد.

- انبیاء، در سیستم رشد شئون مختلف داشته اند، مجموعه انبیاء را می توان در انبیای نام برده شده در قرآن خلاصه کرد. مجموعه انبیاء نام برده شده در قرآن را می توان در قالب شش نبی بزرگوار که در نمودار بالا اسامیشان آورده شده است، خلاصه نمود. لذا بر اساس شش نبی بزرگوار، شش دوره رشد داریم:

- دوره طفولیت بشر حضرت آدم (ع)
- دوره کودکی بشر حضرت نوح (ع)
- دوره نوجوانی بشر حضرت ابراهیم (ع)
- دوره جوانی بشر حضرت موسی (ع)
- دوره میانسالی بشر حضرت عیسی (ع)
- دوره خردمندی بشر حضرت محمد (ص)

- یعنی مراحل رشد را می توان سریع طی کرد اما نمی توان از روی آنها پرید و مرحله ای را حذف نمود و این همان معنی «لا نفرق بین رسله» است.

- حاشا که انبیاء (ع) با کرامتی که دارند مسیر رشد را برای انسانها باز نگذارند ولو اینکه فرد دیر فهمیده باشد و از سنش خیلی گذشته و رشدش عقب باشد.

- آیه ۲۸۵: مؤمنین گفتند: یا رسول الله شنیدیم و اطاعت می کنیم، اما خدایا بدون غفرانت طی این مسیر امکان پذیر نیست.

- در برابر همه شیطنتها و هوای نفسها و ... خدا قانون کرده اگر کسی قدم در راه اطاعت خدا بگذارد، غفرانش را بر سر او بریزد.

- امتحانات خدا به خاطر خالص تر شدن ماست یعنی امتحان خدا هم به خاطر غفران است.

- «فتنه»: فتن یعنی آهنی که در کوره گذاشته شود تا سرخ شود و ناخالصی اش جدا گردد.

- «غفران» یعنی نه تنها نواقص او را بر طرف می‌کند بلکه نواقصش را به نقاط قوت تبدیل می‌نماید. اما فقط باید به خدا «اعتماد» کنیم. یعنی خدا کاری می‌کند که درست در همان جاهایی که آدم‌ها خطا کرده‌اند، آنها را به جایی می‌رساند که گل سرسبد عالم هستی شوند.

- تو پایت را در مسیر حق بگذار و تصمیم بگیر گوش دهی، خدا همه‌اش را جبران می‌کند. خدا بر خودش هدایت کردن ما را واجب کرده است. فقط باید به خدا اعتماد کرد.

- آیه ۲۸۶: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خدا آنقدر غفران دارد که ما را تکلیف مالایطاق نمی‌کند بلکه در حد وسعمان تکلیف می‌کند. لذا هر ابتلائی برای ما به وجود می‌آورد یعنی ما توانش را داریم. نتوانستن یعنی اینکه انسان واقعاً نتواند. - یکی از مؤلفه‌های شرّ، در شکستن استقامت‌هاست.

- درست است که ما باید تدبیر کنیم و الکی برای خود سختی نخریم اما فرار از سختی غلط است. در تدبیر، حس فرار نیست.

- لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ: اکتسابات ما به نفع هیچ‌کس در عالم نیست.

- رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا: در مسیر حق، انسان دچار دو مسأله می‌شود: ۱- نسیان ۲- خطا.

- «نسیان» مقدمه است برای خطا کردن. نسیان دست خود آدم نیست اما خطا دست خود آدم است. در مسیری که در آیه ۲۸۶ بیان شد، مؤمنان در مسیر اطاعتشان ممکن است خطا هم بکنند. البته ممکن بودن به معنای مجاز بودن نیست بلکه آنها تلاششان را می‌کنند اما باز هم ممکن است خطا صورت گیرد.

- بعضی از چیزها خودشان گناه هستند ولی بعضی از چیزها گناه نیستند بلکه مقدمه‌اند برای گناه کردن مانند فراموشی که خودش خطا نیست اما باعث خطا و گناه می‌شود. یعنی به عنوان مثال قرار است چیزی را برای کسی ببریم ولی فراموش می‌کنیم و برای رهایی از این مسئله، دروغ می‌گوییم. یعنی خود فراموش کردن گناه نبوده اما منجر به گناه شده است.

- مؤمنون آنقدر ادب دارند که حتی اگر فراموش می‌کنند باز هم از خدا طلبکار نیستند زیرا آنها می‌دانند که اگر خدا بخواهد می‌تواند به خاطر «نسیان» افراد را عقوبت بدهد. لذا مؤمنون می‌گویند: «خدایا ما را به خاطر فراموشی‌هایمان مؤاخذه نکن». البته از طرف دیگر باید بدانیم که ما خطا بسیار داریم و خودمان را شایسته عقوبت می‌دانیم، اما آنقدر رجا به خداوند و غفرانش داریم که خدا می‌تواند یکباره همه چیز را جبران کند. «خوف و رجا» باید در کنار هم باشد.

- رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ: خدایا به ما چیزی بار نکن که بیش از طاقتمان باشد. مگر خدا نگفت: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»، پس چرا این عبارت آورده شده است؟ بنا بر نظر حضرت علامه طباطبایی، دومین عبارت از جنس عبارت اولی نیست یعنی خدا ابتدا به ساکن هیچ‌کس را مالایطاق امتحان نمی‌کند، اما اگر فرد خودش را به دردمس انداخت، می‌تواند مالایطاق باشد، یعنی تا وقتی ابتلاء، ابتلاء الهی است مالایطاق نیست و از حد هیچ انسانی بالاتر نمی‌رود، اما انسان‌ها می‌توانند کاری کنند که «ابتلائات» مانند عذاب، انسان را به هلاکت بکشاند یعنی در حالت دوم خود فرد مقصر است. یعنی این حالت از انعکاس عمل آدم‌ها به وجود می‌آید و این خارج از قانون خدا نیست. در این آیه مؤمنین از خدا می‌خواهند که اگر کاری کردند و عقوبت نصیبشان شد، خدا کاری نکند که عقوبت مالایطاق گردنشان بیفتد.

- توجه: هر عقوبتی برای ما اتفاق می‌افتد تا زنده‌ایم حتماً ابتلاء الهی است، حال ممکن است در بعضی از کارها خودمان بفهمیم که در اثر فلان خطایمان این مسئله برایمان ایجاد شده است که در این صورت این مسئله هم ابتلاء الهی است و هم عقوبت کارمان است. تا وقتی زنده‌ایم و امکان استغفار داریم، مشکلات، صرفاً برای عقوبتمان نیستند بلکه ابتلاء الهی نیز هستند. عقوبت مطلق زمانی است که قرار است فرد به هلاکت برسد و از دنیا برود که دیگر قابلیت استغفار دارد. اما در حالت توأمان عقوبت و ابتلاء شد باید سریع استغفار کنیم. استغفار قسمت عقوبت را برمی‌دارد.

- خدا کریم است نگاه ما باید به خدا به گونه «خدای کریم» باشد لذا با استغفار ما را می‌بخشد و ما را ابتلاء ما لایطاق نمی‌کند.

- «استغفار» یعنی کاری انجام دهیم که در شأن جبران کردن آن مسئله است.

- هیچ‌گاه نباید به خدا بدگمان بود.

- این گرفتگی که در ما نسبت به خدا وجود دارد قطعاً کار شیطان است. «قبض و گرفتگی» چیز خوبی نیست، البته قلب‌ها ادبار و اقبال دارند، اما قبض‌های طولانی کار شیطان است زیرا قبض باید بعد از آمدن، برود.

- هر کسی که قبل از ارتکاب به خدا، گناه گردن برایش راحتی دارد، نمی‌تواند شیعه علی شود و کسی هم که گناه می‌کند و در ذهنش این است که من بخشیده نمی‌شوم و رشد نمی‌کنم، او هم نمی‌تواند شیعه علی (ع) شود.

- وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَاَنْصُرْنَا عَلٰی الْكٰفِرِيْنَ (۲۸۶): خدایا بر ما ببخش، نه تنها می‌بخشی بلکه آن را به غفران تبدیل کن یعنی نه تنها نقص را می‌بخشی بلکه نقطه ضعف را به قوت تبدیل کن. حتی آن را به رحمت تبدیل کن، انگار از اول من در جریان رحمت تو قرار داشتم یعنی کاری کن به من «افاضه فیض» بشود.

- اَنْتَ مَوْلَانَا: خدایا فقط تو مولای من هستی. یعنی من غیر از تو کسی را در این عالم ندارم.

- فَاَنْصُرْنَا عَلٰی الْكٰفِرِيْنَ: از ابتدای سوره، بحث تقوای اجتماعی و مبارزه با نشانه‌های کفر در جامعه و شکستن ریشه کفر در جامعه بود لذا تمام سیر و سلوک و مجاهدت‌ها باید به «مبارزه با کفر» ختم شود و این نکته بسیار مهمی است.

- یعنی خدا در سوره مبارکه بقره می‌خواهد «معنویت من و شما و ایمانمان به خدا، ملائکه و کتب آسمانی و انبیای الهی و دعایمان و حرف گوش دادن‌هایمان، در جدال با کفر در صحنه جامعه مشاهده شود.

- نکته: اگر در جایی غیبت رسول ایجاد شد برای این است که آدم‌ها قرار بود در رسول ظاهر حق را ببینند نه ظاهر رسول را. رسول آمد تا آدم‌ها در او عینیت حق را ببینند و زندگی کنند نه اینکه تا آخر با عینیت حق زندگی کنند. چون قرار بود آدم‌ها از ابتداء با ابتغاء وجه ربّ زندگی کنند اما چون نمی‌فهمیدند «ابتغاء وجه ربّ» چیست، خدا ابتغاء وجه ربّ را پایین آورد و به «کتاب» و «رسول» تبدیل کرد و به آدم‌ها گفت: «ببینید این آدمی که در روی زمین راه می‌رود جلوه ابتغاء وجه ربّ است، یعنی قرار بود آدم‌ها از ابتداء در رسول، ابتغاء وجه ربّ را بفهمند اما کم‌کم خود رسول مهم شد یعنی آدم‌ها به ظاهرگرایی روی آوردند. البته روی آوردن به رسول اشکالی ندارد و نشانه رشد آدم‌هاست اما ایراد اینجاست که نباید آنها می‌ماندند بلکه باید بالا می‌رفتند و به همین علت خدا از قاعده حذف عینیت رسول، استفاده کرد. لذا افراد مجبور شدند از ادراک محسوس رسول، به ادراک عقلانی رسول برسند. این مسئله آدم‌ها را کم‌کم محیا می‌کند تا با حق جاری در رسول انس بگیرند. در دوران غیبت باید منطق عمل رسول را فهم کنیم تا بتوانیم مانند او عمل کنیم.

- توجه مهم: آیات سوره مبارکه بقره را با توجه به آیه آخر خصوصاً بند آخر باید به گونه‌ای بخوانیم که انگار فرد در بین جنگ بوده است و می‌گوید: خدایا! من حرف تو را گوش می‌دهم و تمام کارهایی که در رابطه با تقوای اجتماعی گفتم، انجام می‌دهم، اما تو ما را نصرت کن برای «مقابله با کافرین». یعنی آیات تقوای اجتماعی در وسط میدان جهاد اجتماعی برای ما مطرح می‌شود که تمام موارد تقوای اجتماعی که در سوره بیان شده است را رعایت کنیم. (البته آیه آخر را هم می‌توان سلبی خواند و هم ایجابی).

- خدایا! دعاهای مؤمنین که در سوره مبارکه بقره آمده است را در حق ما مستجاب کن به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد رب العالمين